

حکایتی جالب از شهید اشرفی اصفهانی

۱۱ اردیبهشت ۱۳۹۵ ساعت ۱۴:۵۷

بعد از انتصاب به امامت جمعه کرمانشاه هرچه به او گفته می شد خدمتکاری برای خانه اش بیاورند قبول نمی کرد و می گفت من کی هستم که کسی بیاید و من به او امر و نهی بکنم ؟

همین قدر هم زیاد است

هر وقت پیشنهاد می شد که خانه اش را تعمیر کنند می گفت اگر راست می گوئید بروید خانه فقرا را تعمیر کنید همین برای من بس است بسیاری از مردم زیر چادر ها آواره هستند و امام و رهبر من در جماران روی موکت زندگی می کند من چطور اجازه بدهم که خانه ام تعمیر و بازسازی کنید؟!

جسم ضعیفی داشت با این حال کم غذا می خورد وقتی به او می گفتند با این وضع جسمی که شما دارید کم خوردن غذا برای شما ضرر دارد می گفت در حالی که رزمندگان ما در خط مقدم جبهه ها خیلی از اوقات نان خشک می خوردند همین قدر هم برای ما زیاد است.

خدمتکار نمی خواهم

بعد از انتصاب به امامت جمعه کرمانشاه هرچه به او گفته می شد خدمتکاری برای خانه اش بیاورند قبول نمی کرد و می گفت من کی هستم که کسی بیاید و من به او امر و نهی بکنم ؟ او هم بنده خداست من تا وقتی که قدرت روی پا ایستادن دارم ؛ خودم کارهای خودم را انجام می دهم آن وقت هم که از پا افتادم آن دیگر وظیفه دیگریست.

در مدت اقامتش در قم معمولا یک ساعت قبل از اذان صبح به حرم حضرت معصومه علیها السلام می رفت . حضرت ایت الله مرعشی (ره) فرمود همیشه قبل از اذان صبح که به حرم حضرت معصومه علیها السلام مشرف می شدم یا من اولین نفر بودم یا حاجی آقای اشرفی.

آدرس مطلب :

<https://www.cafetari.kh.com/news/19856/اصفهانى-اشرف-شهيد-جال-حكايتي/19856>